

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

زنده یاد داد نورانی

فرستنده: نشریه پیشرو

۱۳ دسمبر ۲۰۱۲

کابلیان با خون می نویسند

(۱۷)

پیوسته مرده دفن می کردم

قصبه کارگری بر دامنه کوه شمال کابل یکی از نقاط مزدحم و کم درآمد پایتخت می باشد. این منطقه با وجودی که از مرکز جنگ های تنظیمی دور واقع بود، ضربات و تلفات سنگینی را متحمل گشت. من که کارگر خانه سازی بودم، با چند بچه و دختر در قصبه زندگی کرده با درآمد کمی زندگی بخور و نمیر خانواده را می چرخاندم. چون خانه سازی در فاصله نزدیک میدان هوایی کابل موقعیت داشت، از چند سال به اینطرف، گهگاهی راکت پرانی های مجاهدین بر میدان، ما را هم تکان می داد و ما کم کم با انفجارها خو گرفته بودیم.

هشت ثور و تقویم قدرت به تنظیم ها مسیر زندگی نسبتاً آرام قصبه نشینان را مثل سایر نقاط پایتخت تغییر داد. در آن روز تمام کارگران در مقر خانه سازی جمع شده، انتظار ورود مجاهدین را می کشیدند. تغییر قدرت که با بی نظمی و گروه گرایی همراه بود تا چند هفته به طور بالقوه در خانه سازی و قصبه محسوس نمی شد. درگیری هشت ثور در مرکز شهر و تقسیم بندی پایتخت بین گرگان، زندگی قصبه را نیز تیره و تار ساخت. یک هفته درگیری خونین و سنگربندی گروه ها در نقاط بارز شهر و آغاز جنگ راکتی، خواب راحت کارگران را پراند. میدان هوایی روزانه و بلا استثنا مورد حمله راکتی قرار می گرفت که خانه سازی را در امان نمی گذاشت. در یک هفته جنگ، کابل در میان دود غلیظی گم شده بود، تمام راه ها تا مرکز شهر مرگ آفرین بودند.

یک روز صبح کارگران جمع شده بودند و از چه باید کرد صحبت می کردند. هنوز بحث در مسیر اصلی اش جریان نیافته بود که راکتی بر مرکز خانه سازی فرود آمد. با انفجار راکت، دود سیاهی به هوا بلند شد. ما بر کف اتاق ها پروت کردیم. از چند نقطه صدای دلخراش آخ آخ بلند شد. ما فهمیدیم که عده ای زخمی شده اند. وقتی هوا روشن شد، دهلیزها را خون گرفته بود. دو کارگر (سید مجید و عبدالرزاق) شدیداً زخمی و پای حسین خزانه دار قطع شده بود. از آن روز به بعد، خانه سازی و قصبه به ویرانی پیوست. تمام ما در تیررس راکت هائی که از جنوب شلیک می شدند قرار گرفتیم.

فردای آن روز تعداد کمی از کارگران به وظیفه آمده بودند. جنگ در شهر مغلوبه شده بود و ما با ترس و وسواس گشت و گذار می کردیم که بار دیگر راکتی فرود آمد. من خود را در گودالی انداختم. چند لحظه بعد که هوا روشن شد، برخاستم و نام گرفته چند کارگر را صدا زدم. اما از میر علم جوابی نیامد. او قبل از آمدن راکت در ۵۰ متری من نشسته چرت می زد. با عجله به آن طرف دویدم. تنه سوخته و بی سر او را یافتم. بدنم سخت می لرزید. فریاد بلندی کشیدم، دیگران جمع شدند و بعد از زیر و رو کردن ساحه در فاصله ۵۰ تا ۶۰ متری در میان بته ها سر او را یافتم.

عصر آن روز در میان غوغا و سکوت، کارگران جسد او را به خاک سپردند. در حالی که همه می گریستند، انجنیر حسین مسؤول خانه سازی در صحبتش گفت: معلوم نیست که برای دفن ما کسی پیدا خواهد شد؟ کارگران هر یک با فامیل شان به سمتی فرار کرده بودند. عده ای که مانده بودند باید فردا تصمیم نهائی را می گرفتند. بعد از چند لحظه انتظار، انجنیر حسین رسید و هنوز چند قدم در صحن خانه سازی نگذاشته بود که راکتی در چند متری اش اصابت کرده، او را تکه تکه کرد. او را هم به قصبه برده دفن کردیم.

قصبه هر روز راکت می خورد. فامیل ها به زیر زمینی ها پناه برده زندگی مشترکی پیدا کرده بودند. رفت و آمد در بیرون با مرگ همراه بود. هر روز بلاکی آتش می گرفت و چند نفر جهت خاموش کردن می شناقتند. آب قطع و نان پیدا نمی شد. ما در لحظات آرامی جنگ به حفر چند چاه اقدام کردیم و موفق شدیم.

حزب اسلامی در جنوب راه های حمل مواد خوراکی به شهر را بسته بود. علاوه بر جنگ، قحطی شهرنشینان را به شدت تهدید می کرد. چند فامیل که با ما یکجا در زیرزمینی پناه برده بودند، آخرین گرد آرد را از بوری ها تکانه و دانه های برنج را پختند. تصمیم گرفتیم چند نفری با بایسکل از جنوب شهر آرد بیاوریم. دو روز جنگ همچنان ادامه داشت. با اعلان آتش بس ۲۴ ساعته نفس راحتی کشیدیم. فردای آن چند نفری با بایسکل به چهلستون رفته، هر یک چند سیر آرد خریداری و به طرف قصبه حرکت کردیم. در پل گذرگاه دو مرد مسلح ما را توقف داده، گفتند: این آرد را به پوسته های ربانی می برید؟ و با قنداق تفنگ به کوبیدن ما شروع کردند. هر چه عذر کرده قسم خوردیم که چندین فامیل بدون یک مثقال آرد در حال مردن اند، قسی القلب ها همانطور ما را می زدند. بعد در بدل هر سیر آرد دو هزار افغانی گرفته، ما را رها کردند.

چند روز بعد باز هم آتش بس اعلام شد. دوازده نفر کارگری که در تخنیک کار می کردند جهت آگاهی سرنوشت و کار شان به تخنیک رفتند. قبل از آنکه آنجا را ترک کنند، درگیری شدیدی بین حزب اسلامی و حرکت اسلامی شروع شد. هر دوازده نفر خود را تا شام در گودالی پنهان می نمایند. شامگاه که موتری با چند مرد مسلح وارد تخنیک می شود،



کارگران طرف آنان در حرکت شده تا اجازه خروج بگیرند، اما یکبار از داخل موتر چند رگبار پیاپی هر دوازده نفر را سوراخ سوراخ کرده نقش زمین می سازد. ما یک روز بعد از جریان اطلاع یافتیم و در زیر آتش سنگین خود را به تخنیک رسانده، اجساد را به قصبه منتقل کردیم. شام آن روز دوازده کارگر در دوازده قبر پهلوی هم آرام خوابیدند.

فرار فامیل ها از قصبه سرعت بیشتری یافت. فردای آن روز

سه راکت به قصبه اصابت کردند و چند خانه در آتش سوخت. کارگران در زیر راکت هائی که از فراز قصبه می گذشتند و به دامنه کوه اصابت می کردند به خاموش کردن آتش می پرداختند. در جریان آتش سوزی ها منازل سید قادر و نادر کاملاً به خاکستر مبدل گشتند.

در قصبه چند فامیل محدود مانده بود که در زیر زمینی ها زندگی می کردند. نه در میدان ها طفلی دیده می شد و نه در راه ها رفت و آمد. سه روز بعد که چند خانه با اصابت راکت آتش گرفته بود، چند نفری به خاموش کردن آن مصروف بودیم. ناگهان انفجاری در جوار قصبه توجه همه را جلب کرد. مثل این که ماینی ترکیده باشد. از زیرزمینی دوم جیغ و فریاد بلند شد. سید محمود «گنگه» که به خاطر جمعآوری خاشاک رفته بود، در این انفجار تکه تکه شده بود. جسد سوخته او را شام همان روز دفن کردیم.

گاهی که جنگ کمی سرد می شد، به خانه سازی سری می زدیم. عصر یکی از روزها که تک تیر هائی از شهر به گوش می رسید، پنج نفری به خانه سازی رفتیم. هر چیز بر هم خورده بود، اشیای بسیاری را برده بودند. چند راکت دیوارها را سوراخ کرده بود و خاک بسیاری در راهروها پهن گردیده بود. هر طرف سر کشیدیم. دوستان تاکید می کردند که زودتر برگردیم. هنوز هوا تاریک نشده بود که دو موتر افراد مسلح وارد خانه سازی شدند. به مجردی که ما را دیدند به سوی ما آتش گشودند. اصابت مرمی به بند دستم مرا بی حال ساخت. خون زیادی از دستم رفت. دوستانم مرا کشان کشان به قصبه رساندند. آنان تمام تایرهای لیفترا را باز کرده، برده بودند.

هنوز تداوی دستم در کلینک قصبه پایان نیافته بود که اتحاد بین دوستم و گلبدین، جنگ را شدت بیشتری بخشید. نیروهای اتحاد سیاف از مسیر خانه سازی به سوی میدان پیشروی کردند و با جنگ راکت و سلاح خفیه، خانه سازی را کاملاً ویران نمودند. قصبه نیز صدها توپ و راکت را پذیرا گشت و ما در میان آتش شدید به خیرخانه گریخته از آنجا به استالف رفتیم. مدت ها بعد که به کابل آمدم، در خانه سازی چیزی باقی نمانده بود. هشت ثوری ها هست و بود آن را چور کرده بودند.